

## نقد و بررسی سه تصور از خدا در فلسفه مسیحی معاصر

حسن احمدی زاده\*

### چکیده

امروزه الهیات مسیحی، بیش از هر زمان دیگر، با مسئله وجود خدا، شناخت او و به‌ویژه، ارتباط میان علم و اراده الهی با اراده و تقدیر انسان، درگیری فلسفی و کلامی دارد. در دوران معاصر، با ظهور نحله‌های جدید فلسفی در غرب، الهیات مسیحی نیز نحله‌های فلسفی مختلفی را درون خود تجربه کرده است، که الهیات یا خداابوری کلاسیک، خداابوری گشوده و خداابوری نئوکلاسیک را می‌توان سه مورد از برجسته‌ترین این نحله‌ها دانست. هر یک از این سه مکتب فلسفی - الهیاتی، سعی کرده‌اند تا با ارائه تصویری از خداوند، به بسیاری از مسائل سنتی و جدید در خصوص خداوند و ارتباط او با نظام هستی و به‌خصوص با انسان و اراده او، پاسخ دهند. در این جستار، تلاش خواهیم کرد تا با ارائه تصویری کلی از این سه مکتب، به مهم‌ترین اشکالات و انتقادات وارد شده بر آن‌ها، به‌ویژه انتقاداتی که از سوی خود فیلسوفان مسیحی مطرح شده‌اند، توجه کنیم و جایگاه هر یک را در فلسفه مسیحی معاصر، بکاویم. همچنین، در نقد و بررسی این خداابوری‌های سه‌گانه، از آرای ملاصدرا نیز، به‌ویژه در مباحثی چون حدود شناخت عقل، مسئله شر و علم پیشین خداوند، بهره خواهیم برد. از این‌رو، نقد خداابوری‌های مذکور را هم به صورت درون‌سیستمی و هم برون‌سیستمی دنبال خواهیم کرد.

**کلیدواژه‌ها:** خداابوری، کلاسیک، گشوده، نئوکلاسیک، علم، ملاصدرا.

\* استادیار گروه فلسفه، دانشگاه کاشان [hasan.ahmadizade@gmail.com](mailto:hasan.ahmadizade@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۸/۲

## ۱. مقدمه

مفهوم خدا، یکی از مهم‌ترین مفاهیم و شاید مهم‌ترین مفهوم در فلسفه مسیحی است. اساساً تکیه مسیحیت بر تصویری از خداست، که ما را آفریده است و راه نجات ما را فراهم آورده است. اما خداوند را چگونه می‌توان توصیف کرد؟ در میان فیلسوفان مسیحی دیدگاه‌های مختلفی هم درباره ذات خداوند وجود دارد و هم درباره صفات او. اما در این میان، می‌توان توصیفی از خداوند را در میان فیلسوفان و متکلمان مسیحی یافت که اکثریت ایشان، نسبت دادن آن را به خدا می‌پذیرند؛ چراکه این توصیف را برخاسته از متن کتاب مقدس و سنت کلامی مسیحی می‌دانند. بر اساس این توصیف، خداوند: واقعیت اساسی و نهایی هستی است، او ضرورتاً وجود دارد<sup>۱</sup> (به تعبیر فیلسوفان مسلمان، واجب‌الوجود است) و از آن‌جا که یکتا، قادر مطلق، عالم مطلق و خالق بی‌همتای آسمان‌ها و زمین است، شایسته پرستش است (Colin, 1998: 23).

پرواضح است که معنای هر یک از واژه‌هایی که در توصیف فوق برای خداوند به‌کاربرده شده‌اند نیاز به توضیح و تبیین جداگانه دارد و البته برخی از فیلسوفان مسیحی ممکن است با این توصیف موافق نباشند. اما می‌توان این توصیف از خداوند را به مثابه توصیفی دانست که امروزه اکثر فیلسوفان مسیحی آن را می‌پذیرند<sup>۲</sup>. با وجود این، اختلافات زیادی در میان فیلسوفان مسیحی، درباره نحوه توصیف خداوند وجود دارد. این اختلافات از یک‌سو، از عبارات گوناگونی ناشی می‌شوند که در کتاب مقدس در توصیف خداوند به چشم می‌آیند، و از سوی دیگر، از تحلیل‌ها و تبیین‌های مختلفی ناشی می‌شوند که درباره اوصاف گوناگون خداوند، مانند «واقعیت نهایی و اساسی»، «کامل‌ترین موجود»، «شایسته پرستش»، ارائه شده‌اند. در این جستار، تا به بررسی و ارزیابی سه دیدگاهی درباره خداوند بپردازیم که امروزه در میان فیلسوفان مسیحی رواج دارند و هر یک، پیروان و تحلیل‌های خاص خود را دارد. در نقد و بررسی این دیدگاه‌ها، نیم‌نگاهی به رویکرد حکمای مسلمان خصوصاً ملاصدرا نیز خواهیم داشت. این سه دیدگاه، به ترتیب عبارت‌اند از: خداباوری کلاسیک (classical theism)، خداباوری نئوکلاسیک (new-classical theism) و خداباوری گشوده (openness theism). البته ممکن است پژوهش‌گران حوزه فلسفه دین، دسته‌بندی‌های متفاوتی از خداباوری و مکاتب آن در فلسفه مسیحی و فلسفه دین، ارائه کنند. در این جستار، با مراجعه به برخی از مهم‌ترین آثار انگلیسی‌زبان در حوزه فلسفه دین،

قراردادن گونه‌های مختلف خداباوری در یکی از این رویکردهای سه‌گانه را جامع‌ترین دسته‌بندی برای خداباوری و مکاتب آن در غرب یافتیم. این دسته‌بندی سه‌گانه، با اندکی تفاوت، در برخی آثار پژوهش‌گران و اندیشمندان فلسفه دین، مانند جیمز کلارک و استفان دیویس، به چشم می‌خورد.

## ۲. خداباوری‌های سه‌گانه مسیحیت، در یک نگاه

بسیاری از فیلسوفان و متکلمان مسیحی به‌ویژه در قرون وسطی، مانند آگوستین و توماس آکوئینی و کالوین را می‌توان از بنیان‌گذاران خداباوری کلاسیک دانست. امروزه برخی از اندیشمندان مسیحی نیز از خداباوری کلاسیک طرف‌داری می‌کنند، کسانی چون دیوید بورل (David Burrell)، برایان دیویس (Brian Davis)، پاول هلم (Paul Helm)، برایان لفتاو (Brian Leftow) و الئونور استامپ (Eleonore Stump). به طور خلاصه، بر اساس خداباوری کلاسیک:

خداوند، موجودی است یکتا، قادر مطلق، عالم مطلق و خالق کاملاً خیرخواه آسمان‌ها و زمین؛ او ضرورتاً وجود دارد و ازلی و ابدی و لایتغیر است و به لحاظ متافیزیکی بسیط و واحد است (Davis, 2006: 27).

در توضیح این توصیف به‌اختصار باید گفت خداوند در خداباوری کلاسیک، موجودی ابدی و ازلی و بی‌زمان است که فراتر از زمان باشد، یعنی در زمان یا بعد زمانی خاصی قرار نگرفته باشد. بر طبق خداباوری کلاسیک، این گزاره‌ای بی‌معنی است که بگوییم «خداوند در سال ۱۵۲۹ بعد از میلاد وجود یافت» و یا «خداوند در طول دوران جنگ سرد وجود یافت»؛ چراکه چنین واژگان و قیودی که دلالت بر زمان خاصی دارند را نمی‌توان در مورد خداوند به‌کار بست. همچنین در صورتی می‌توان موجودی را لایتغیر دانست که هرگز در مورد او نتوان گفت که در زمان خاصی از صفت خاصی برخوردار است اما در زمانی دیگر، آن صفت را ندارد. در خداباوری کلاسیک، نمی‌توان گفت که نظر خداوند نسبت به من پس از آن‌که توبه کردم، متفاوت است از پیش از آن‌که توبه کنم. بنابراین، خداوند هرگز از رفتارها و باورها و به‌طورکلی عوامل بیرونی متأثر نمی‌شود. در نتیجه نمی‌توان گفت همراه با رنج‌بردن و متأثر شدن ما خداوند نیز رنج می‌برد و متأثر می‌شود. و در نهایت، موجودی را می‌توان به لحاظ متافیزیکی بسیط دانست که از هیچ اجزایی ترکیب نشده باشد، یعنی هیچ

ترکیبی در آن یافت نشود. البته مؤمنان غالباً اوصاف گوناگونی به خداوند نسبت می‌دهند و به طور مثال می‌گویند خداوند دانا و خیرخواه است. اما این بدین معنی نیست که ذات خداوند تشکیل شده است از دو یا چند صفت متفاوت، یعنی ذات خداوند را ترکیبی از اوصاف مختلف نمی‌دانند. در نتیجه، در خداباوری سنتی، معمولاً گفته می‌شود ذات خدا عین صفات اوست و برعکس.

خداباوری نئوکلاسیک، گونه‌ای خداباوری اندیشمندان مسیحی‌ای است که امروزه برجسته‌ترین چهره‌های آن‌ها را می‌توان دیوید براون (David Brown)، ویلیام کرایچ (William Craig)، پلانتینگا و نیکولاس ولترسترف (Nicholas Wolterstorff) دانست. طبق این دیدگاه، خداوند:

یکتا، قادر مطلق، عالم مطلق و خالق کاملاً خیرخواه آسمان‌ها و زمین است. او همچنین ضرورتاً وجود دارد اما زمان‌مند و اندکی تغییرپذیر است، و نیز به لحاظ متافیزیکی بسیط نیست (Mawson, 2005: 13).

در توضیح مختصر این دیدگاه نیز باید بگوییم که موجودی زمان‌مند است که برای آن بتوان گذشته، حال و آینده‌ای واقعی تشخیص داد. البته این بدین معنی نیست که چنین موجودی ضرورتاً به لحاظ زمانی متناهی باشد. طرف‌داران خداباوری نئوکلاسیک بر این باور هستند که هرچند خداوند زمان‌مند است اما در عین حال، سرمدی است و هیچ آغاز زمانی نداشته است. همچنین موجودی را می‌توان گفت اندکی تغییرپذیر است که از برخی جهات قابل تغییر اما همواره در ذات و سرشت خود ثابت و لایتغیر باشد و هرگز غایب و اهدافش دست‌خوش تغییر و تحول نباشند و نیز همواره بتوان به او تکیه کرد نه این‌که دمدمی مزاج و ناپایدار باشد. در نهایت، بر اساس خداباوری نئوکلاسیک، موجودی را می‌توان گفت که به لحاظ متافیزیکی بسیط نیست که بتوان او را مرکب از اجزائی هرچند عقلی یا وهمی دانست.

خداباوری گشوده، دیدگاهی درباره‌ی خداوند است که در دهه‌های اخیر، توجه فیلسوفان و متکلمان مسیحی بسیاری را به خود متوجه ساخته است. ویژگی بارز این دیدگاه، انکار صفت پیش‌آگاهی یا عالم‌الغیب بودن برای خداوند است. به بیان دیگر، بر طبق این دیدگاه، خداوند نسبت به آینده‌ی انسان هیچ علم پیشینی‌ای ندارد، و این عدم پیش‌آگاهی خداوند نسبت به آینده‌ی انسان به خاطر وجود اراده و انتخاب آزاد در انسان است. از برجسته‌ترین

اندیشمندانی که در این حوزه، یعنی خداباوری گشوده نظریه پردازی کرده‌اند می‌توان به دیوید باسینگر (David Basinger)، گریج بوید (Greg Boyd)، ویلیام هاسکر (William Hasker)، کلارک پینوک (Clark Pinnock) و جان ساندرس (John Sanders) اشاره کرد. به طور خلاصه، از منظر خداباوری گشوده، «خداوند، یکتا، قادر مطلق، عالم مطلق (بدین معنی که نسبت به هر آنچه امکان علم بدان هست علم دارد) و خالق کاملاً خیرخواه آسمان‌ها و زمین است. خداوند ضرورتاً وجود دارد، او زمان‌مند و اندکی تغییرپذیر است و به لحاظ متافیزیکی بسیط نیست. علاوه بر این‌ها، خداوند نسبت به انتخاب و اراده آزاد انسان و نحوه تصمیم‌گیری او در آینده علم ندارد».

چنان‌که ملاحظه می‌شود، طبق خداباوری گشوده، خداوند نسبت به آینده انسان علم ندارد. طرفداران خداباوری گشوده را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد<sup>۳</sup>؛ برخی از ایشان با ارائه دیدگاهی معتدل‌تر بر این باور هستند که هرچند آینده‌ای واقعی وجود دارد که بتوان نسبت به آن شناخت پیدا کرد اما خداوند نسبت به آن علم ندارد یا دست‌کم نسبت به همه آنچه در آینده رخ می‌دهد علم ندارد<sup>۴</sup>. از این منظر، بدون تردید خداوند به این امر علم دارد که در آینده اتفاقاتی خواهد افتاد اما نسبت به رویدادهای امکانی یعنی رویدادهایی که ممکن است اتفاق بیافتند و ممکن است اتفاق نیفتند علم ندارد، به‌ویژه نسبت به رویدادهایی که در ارتباط با اراده و انتخاب آزاد انسان ممکن است اتفاق بیفتند علم ندارد. در نتیجه، چنین نیست که آینده با علم پیشین خداوند قطعیت و حتمیت یافته باشد و از قبل همه چیز مشخص و معلوم باشد. این‌که آیا من فردا صبح پیاده به محل کارم خواهم رفت یا با وسیله نقلیه، این صرفاً بسته به انتخاب و اراده من است نه این‌که خداوند از پیش بداند که من چگونه خواهم رفت.

برخی دیگر از طرفداران خداباوری گشوده، با ارائه دیدگاهی رادیکال‌تر بر این باور هستند که اساساً آینده واقعی‌ای وجود ندارد. از این منظر، آنچه ما به عنوان آینده نام می‌بریم در واقع وجود ندارد و در نتیجه منطقاً نه خداوند می‌تواند نسبت به آن علم داشته باشد و نه هیچ موجود دیگری<sup>۵</sup>. آنچه از واقعیت برخوردار است همین زمان حاضر است و نه گذشته از واقعیت برخوردار است و نه آینده. این دیدگاه، از آن‌جا که حتی گذشته را نیز برخوردار از هیچ واقعی‌تی نمی‌داند، به لحاظ متافیزیکی، یک حدومرز بسیار اندکی میان گذشته و آینده برقرار می‌کند و واقعیت را صرفاً به همین حدومرز بسیار اندک تحویل می‌برد. اما این طریق صحیحی برای نگاه کردن به واقعیت نیست؛ چراکه واقعیت بسیار

فربه‌تر و گسترده‌تر از چیزی است که در این دیدگاه به تصویر کشیده می‌شود. بنابراین به لحاظ متافیزیکی نمی‌توان این دیدگاه دربارهٔ واقعیت را درست دانست. علاوه بر این، به لحاظ کلامی نیز نمی‌توان این دیدگاه را پذیرفت؛ چراکه اگر هیچ رویدادی در آینده واقعیت نداشته باشد، یا به تعبیری اگر نتوان وقوع هیچ رویدادی در آینده را از واقعیت برخوردار دانست، بنابراین بازگشت مسیح در آینده نیز نباید از واقعیت برخوردار باشد، درحالی‌که به نظر می‌رسد نتوان مسیحی معتقدی را یافت که این امر را بپذیرد.

### ۳. چگونه دربارهٔ خداوند بیان‌دیشیم؟

اکنون این پرسش مطرح است که کدام یک از این سه دیدگاه برای اندیشمندان مسیحی حقانیت دارد یا نزدیک به حقیقت است؟ البته این پرسشی است که شاید به راحتی نتوان بدان پاسخ داد؛ چراکه بحث‌های پیچیده‌ای که فیلسوفان مسیحی دربارهٔ خداوند مطرح کرده‌اند، رسیدن به پاسخی روشن برای این پرسش را قدری دشوار ساخته است. امروزه برخی از دین‌پژوهان مسیحی علی‌رغم دل‌بستگی‌ای که به دیدگاه سنتی یعنی خداباوری کلاسیک دارند اما از سویی آن را با مشکلاتی مواجه می‌دانند و از سوی دیگر نمی‌توانند دیدگاه سوم یعنی خداباوری گشوده را، که الهیاتی یک‌سره متحول‌شده را می‌نمایاند، بپذیرند. از این‌رو دیدگاه دوم یعنی خداباوری نئوکلاسیک را دیدگاهی معقول‌تر و منطقی‌تری دانسته‌اند و بدان گرویده‌اند.

برخی چون استفان دیویس (Stephen Davis) معتقدند که در فلسفه مسیحی، اندیشیدن دربارهٔ خدا باید در میان دو قطب یا دو مفهوم متضاد، یعنی مفهوم خدای متعالی (transcendent) و مفهوم خدای حلولی (immanent) صورت گیرد (Davis, 1983: 24). به بیان دیگر، مسیحیان باید بپذیرند که هر دو گزاره صحیح است، یعنی هم خدا متعالی و فراتر از این جهان است و هم خدا در این جهان حلول کرده است. متعالی بودن خدا مستلزم این است که خداوند بی‌نهایت بزرگ‌تر و برتر از همهٔ مخلوقات باشد و در نتیجه دسترسی معرفتی ما به کنه ذات او غیرممکن خواهد بود. البته در این معنی، خداوند را نباید به انسانی غول‌پیکر و قدرت‌مند تشبیه کرد (Clark, 1992: 124). اما حلولی بودن خداوند، ناشی از این تصور مسیحیت است که، به عنوان نمونه، ما در ذهن یا روح خداوند آفریده شده‌ایم و در نتیجه، ما به نوعی شبیه به او هستیم (و از آن‌جا که شباهت، رابطه‌ای متقارن است،

بنابراین اگر ما به نوعی شبیه به خداوند هستیم خداوند نیز به نوعی شبیه به ماست). از این منظر، خداوند خودش را به ما می‌نمایاند و فعالیت او در محدوده نظام هستی است، و با تجسد مسیح، خداوند یکی از ما انسان‌ها گردیده است. به بیان دیگر، می‌توان گفت با چنین رویکردی خداوند در واقع یک شخص (person) است البته نه چونان شخص بودن ما انسان‌ها بلکه بدین معنی که خداوند دارای گونه‌ای حیات روان‌شناسانه یا روحانی است که در آن، از حالاتی چون میل و شناخت و قصد برخوردار است و می‌تواند این مقاصد و امیالش را محقق سازد (Corlett, 2010: 102).

امروزه برخی از نظریاتی که درباره توصیف خداوند بر اساس حلول‌گرایی مطرح می‌شوند به قدری در این دیدگاه افراط می‌کنند که به گونه‌ای انسان‌انگاری (anthropomorphism) درباره خداوند باور پیدا کرده‌اند. این رویکرد یعنی انسان‌انگاری درباره خداوند، دیدگاهی است که سابقه آن را در یونان باستان نیز می‌توان سراغ گرفت، چراکه یونانیان نیز زئوس و دیگر خدایانشان را از جنبه‌های مختلفی شبیه به انسان می‌دانستند هرچند آن خدایان قدرت‌مندتر از انسان بوده‌اند و با مرگ و فنا مواجه نمی‌شدند (Smith, 2008: 25). از سوی دیگر، برخی از فیلسوفان و متکلمان مسیحی که بر تعالی خداوند تأکید دارند، در توصیف و تحلیل تعالی خداوند افراط کرده‌اند. این تعالی را در دیدگاه یونانیان باستان نیز می‌توان ملاحظه کرد، چنان‌که خدایان اپیکوریان باستان نمونه‌های بارزی از آتاراکسیا (ataraxia) یعنی آرامش و سکون و خونسردی بودند، اما بسیار دورتر و فراتر از زمین می‌زیستند و هیچ ارتباطی با انسان‌ها نداشتند (ibid). خدای دئیست‌های قرن هفدهمی نیز از چنین وضعیتی برخوردار است، یعنی خالق آسمان‌ها و زمین و قوانین طبیعی آن‌هاست اما دخالتی در امور انسان‌ها ندارد و به نظر می‌رسد بسیار فراتر و دور از دسترس انسان باشد (Smarte & Haldane, 2003: 8). از این رو، باید گفت که افراط در متعالی دانستن خداوند این نتیجه را دربر خواهد داشت که ما با خدایی مواجه‌ایم که هیچ ارتباطی با ما ندارد و نمی‌توان نسبت به آن شناخت پیدا کرد.

اگر تصور درستی از محدوده شناخت عقل نسبت به خداوند داشته باشیم، دچار افراط و تفریط در این بحث نخواهیم شد. بسیاری از فیلسوفان بزرگ، درباره حدود مرز شناخت عقل نسبت به خداوند اظهار نظر کرده‌اند، اما دیدگاه ملاصدرا در این خصوص، می‌تواند راه‌گشای سایر دیدگاه‌ها باشد. وی معرفت حقیقی به خداوند را از راه شهود قلبی و فراتر از استدلال عقلی می‌داند و تأکید می‌کند که عارفان بزرگ معرفت و شهود خود را نه

با عقل و استدلال برهانی بلکه با قلب سلیم به دست آورده‌اند. از نظر ملاصدرا، اساساً عقل انسانی حدود مرز خاصی دارد که نمی‌تواند از آن تجاوز کند لذا قادر به شناخت همه حقایق نیست. اما از آن‌جا که، از جهت پذیرش حقایق از مبادی دیگر نامحدود است، به همین جهت خداوند مبدأ دیگری برای تکمیل معارف بشری قرار داده است که از نظر ادراک حقایق، برتر از عقل است و آن معرفت شهودی است که به قلب افاضه می‌شود. ملاصدرا راه رسیدن به معرفت شهودی را همان راه عارفان بزرگ می‌داند و می‌گوید: «ابن عارفان بزرگ نه با ترکیب مقدمات و حدود و حفظ کردن ضوابط قیاس و استدلال، و رعایت قوانین تصویری و تصدیقی، بلکه با قلب سلیم و فطرت صافی و توجه تمام به خدا و خشوع و خضوع، به مقام معرفت و شهود رسیده‌اند. اینان نه با استدلال و برهان بلکه با نور حق، حق را شناخته‌اند و به آن رسیده‌اند» (ملاصدرا، ۱۳۹۱: ۳۶).

#### ۴. چالش‌های پیش روی خداباوری کلاسیک در مسیحیت

نقد و ارزیابی خداباوری کلاسیک در فلسفه مسیحی را می‌توان از پنج منظر دنبال کرد: از منظر کتاب مقدس، آزادی انسان، ملاحظات دفاعیه‌گرایانه (apologetic)، بساطت و تعالی خداوند. البته ممکن است انتقادات دیگری نیز به خداباوری کلاسیک وارد باشد، اما اغلب اندیشمندان غربی، خود، بر این موارد پنج‌گانه تأکید کرده‌اند.

۱. از منظر کتاب مقدس: بسیاری از فیلسوفان مسیحی، وفق دادن و سازگار کردن خدایی که در کتاب مقدس به تصویر کشیده شده است با خدایی که بی‌زمان، غیر قابل تغییر و بسیط است را بسیار دشوار می‌دانند. چنین به نظر می‌رسد که خداوند ارتباط زمانی با انسان‌ها دارد؛ چراکه دستوراتی به آن‌ها ابلاغ کرده است که باید در آینده آن‌ها را انجام دهند و نیز نسبت به اعمال آن‌ها در گذشته داوری می‌کند و به خاطر توبه انسان‌ها از آن‌ها درمی‌گذرد (Corlett, 2010: 78). همچنین به نظر می‌رسد که خداوند صفاتی دارد که تطابق و عینیت کامل با یک‌دیگر ندارند مانند خیرخواهی و حکمت. به‌علاوه، مسیحیان معتقدند که خداوند اجزائی دارد نه به معنای اجزای فیزیکی و مادی بلکه به معنای خاصی که در باور به تثلیث ممکن است وجود داشته باشد. البته در کتاب مقدس، هم می‌توان انسان‌نگاری را ملاحظه کرد و هم گونه‌های مختلف ادبی. همچنین اندیشمندان مسیحی از تلاش‌های گوناگون فیلسوفان قرون وسطی (به‌ویژه توماس آکوئینی) و نیز برخی فیلسوفان



مسیحی معاصر برای سازگار کردن خداباوری کلاسیک با خدایی که در کتاب مقدس به تصویر کشیده شده است، غافل نیستند. با وجود این، چنین تلاش‌هایی هنوز نتوانسته‌اند به هدف مطلوب خود دست یازند و تبیین قانع‌کننده‌ای از این مسئله ارائه کند و این امر را نقصانی بر دیدگاه خداباوری کلاسیک دانسته شده است (Poidevin, 1996: 9).

۲. آزادی انسان: کسانی که خداباوری کلاسیک را می‌پذیرند به‌ناچار باید راه‌حلی نیز برای مسئله آزادی انسان و سازگاری آن با اراده و علم پیشین الهی بیابند و برای نشان‌دادن عدم تضاد میان اراده و مسئولیت اخلاقی انسان با اراده و علم پیشین خداوند توجیهی فلسفی و کلامی بیابند. اما بسیاری از فیلسوفان مسیحی معاصر به چنین سازگاری‌ای باور ندارند (Martin, 2007: 167)؛ چراکه یکی از عمیق‌ترین باورهای پدیدارشناسانه آن‌ها این است که برای هر انسانی این امکان وجود دارد که در شرایط مختلف، و حتی تحت عواملی از پیش تعیین‌شده، فعل خاصی را انجام دهد یا انجام ندهد (ibid: 171). از این منظر، نمی‌توان تلاش‌های خداباوران کلاسیک در جهت برقراری سازگاری میان اراده الهی و مسئولیت اخلاقی انسان، را تلاش‌هایی معقول و منطقی دانست. ایشان با استناد به کتاب مقدس، خود انسان را مسئول گناه‌های خود دانسته است و در نتیجه، اساساً برای اراده و علم الهی هیچ تأثیری در افعال اختیاری انسان قائل نیستند.

۳. ملاحظات دفاعیه‌گرایانه: مدافعان خداباوری کلاسیک در فلسفه مسیحی، معتقدند که دلیل این‌که خداوند آینده را از پیش می‌داند این است که آینده به گونه‌ای خواهد بود که باید باشد؛ چراکه خداوند نحوه تحقق و وجود حوادث آینده را از پیش مقدر کرده است (Corlett, 2010: 112). در اعتراف‌نامه وست‌مینستر (westminster confession) به صراحت به چنین باوری اشاره شده است<sup>۶</sup>. با توجه به این دیدگاه، باید برای خداباوری کلاسیک مهم باشد که همه آنچه خداوند مقدر کرده است حتماً محقق شود. در نتیجه، خداوند باید پدیدآورنده و مسئول همه شرور، اعم از شرور طبیعی و اخلاقی و متافیزیکی (به تعبیر لایبنیتس) باشد. اما چگونه یک مسیحی مؤمن می‌تواند بپذیرد خدایی که کاملاً خیرخواه انسان‌هاست، چنین اراده کرده باشد که انسان‌ها در رنج و گناه به سر برند و در نهایت، آن‌ها را در آتش دوزخ عذاب کند؟ هرچند طرف‌داران خداباوری کلاسیک، با ارائه توجیهات فلسفی و کلامی متعدد سعی کرده‌اند تا پاسخ‌های مختلفی برای برون‌رفتن از این چالش مطرح کنند، اما در فلسفه مسیحی معاصر، همچنان این مسئله به عنوان یک پارادوکس مطرح است مگر این‌که تبیین دیگری از اراده و علم الهی یا اختیار انسان ارائه شود

(Martin, 2007: 89). طرفداران خدا باوری کلاسیک بر این باور هستند که برای اثبات این که خداوند اخلاقاً نیک و خیرخواه است اساساً نیازی به استدلال و برهان نیست، چنان که برای اثبات اخلاقاً نیک بودن انسان‌های محترم و مسئولیت پذیر، نیازی به استدلال و برهان نیست بلکه صرف رفتار و برخورد آن‌ها در جامعه نشان‌دهنده زیست اخلاقی و مسئولیت‌پذیر آن‌هاست (Smarte & Haldane, 2003: 45). بسیاری از ایشان بر این باور هستند که اساساً حتی تشبیه کردن اخلاقی بودن و خیرخواه بودن خداوند به انسان‌های متخلق به آداب و اخلاق نیک، تشبیه درستی نیست؛ چراکه اخلاقی بودن خداوند بسیار فراتر است از حتی اخلاقی‌ترین انسان‌ها (ibid). با وجود این، وقتی از پاسخ‌گویی به انتقاداتی شبیه به آنچه مکی (Mackie) مطرح کرده است<sup>۷</sup>، سخن می‌گوییم، رویکردها و ملاحظات دفاعیه‌گرایانه و مباحث برهانی و استدلالی در الهیات مسیحی به میان می‌آیند. بدون تردید، خداناباوران انتقادهای گوناگونی به اخلاقاً خیرخواه بودن خداوند داشته و دارند. در برابر این انتقادات و چالش‌ها، فیلسوفان مسیحی طرفدار خدا باوری کلاسیک همچنان خود را ملزم می‌دانند که به دفاع از اخلاقاً خیرخواه بودن خداوند برآیند و نشان دهند که علی‌رغم وجود شرور مختلف در جهان پیرامون ما، اما این امور خدشه‌ای به خیرخواه بودن خداوند وارد نمی‌کنند. و البته این واکنشی منطقی و طبیعی از سوی فیلسوفان مسیحی است (Messinese, 2005: 28).

البته باید توجه داشت که آنچه بیش از همه، به پیچیده‌تر شدن مسئله شر دامن زده است، رویکرد انسان‌گرایانه اندیشمندان غربی به این مسئله است (Davies, 2011: 52)؛ رویکردی که از منظر حکمای مسلمان خصوصاً ملاصدرا، رسیدن به برون‌رفتی برای مسئله شر را دشوارتر می‌سازد. از نظر ملاصدرا، دشواری‌های بحث خیر و شر، اساساً ناشی از دو نگرش منفی است: نخست، این که همه هستی را برای انسان و در خدمت او بدانیم. در نتیجه، آن‌گاه که حادثه‌ای به ضرر انسان رخ دهد، آن را خلاف اوصاف رحیمانه و حکیمانه خداوند می‌بینیم. دوم، قیاس کردن افعال الهی به افعال انسان، یعنی چنانکه افعال انسان برای رسیدن به غرض خاصی است و او دارای اراده حادث است، افعال الهی را نیز ناشی از اراده‌ای حادث بدانیم (ملاصدرا، ۱۳۷۹، ج ۷: ۸۷). علاوه بر این، بر اساس نگرش انسان‌گرایانه، دست کم بسیاری از اولیای الهی باید در این دنیا در رفاه و آسایش باشند، در حالی که اغلب، این ستم‌کاران هستند که از زندگی مادی مرفهی برخوردارند. بنابراین، نظام هستی بر محور انسان‌گرایی نیست بلکه بر جهان، قوانین معینی حاکم است که برای

همه یکسان است. به طور خلاصه، نوع نگرش نسبت به انسان و جهان، در تفسیر خیر و شر مؤثر است. اگر مانند هیوم و جی. ال. مکی، انسان‌گرایانه به هستی بنگریم، جهان را آکنده از شرور خواهیم یافت، اما اگر چون ملاصدرا نگاهی جامع به هستی داشته باشیم، خیرات جهان را بر شرور آن غالب خواهیم دانست.

۴. بساطت خداوند: این صفت از جمله اوصافی برای خداوند است که در خداباوری کلاسیک همچنان ابهامات زیادی دارد. از منظر فلسفی، یکی از مشکلات مرتبط با صفت بساطت برای خداوند این است که منطقاً اوصاف گوناگون، متمایز از یکدیگرند و این امکان وجود دارد که خدایی که خالق آسمان‌ها و زمین است، خیرخواه مطلق نباشد. از این منظر، اگر خداوند همه اوصاف را با هم داشته باشد، به لحاظ متافیزیکی نمی‌تواند بسیط باشد. منتقدان خداباوری کلاسیک، این دیدگاه را نمی‌پذیرند که در مورد خداوند، هر چند اوصاف، به لحاظ مفهومی، متمایز از یکدیگرند اما در واقع، به یک وجود، تحقق دارند. به‌طور کلی، این دسته از منتقدان، استدلال‌های خداباوری کلاسیک بر بساطت خداوند را منطقی نمی‌دانند. برای نمونه، یکی از استدلال‌های خداباوری کلاسیک این است که اگر خداوند دارای اجزای گوناگون باشد، در وجود و تحقق‌اش، محتاج به آن‌ها خواهد بود در حالی که خداوند غنی بالذات است (Leftaw, 2010: 37). بر طبق استدلال دیگری که برخی چون پاول هلم مطرح کرده‌اند، موجودی که مرکب از اجزا باشد، برای وجود یافتن‌اش نیاز به علت دارد: «هر موجود مرکبی پس از اجزایش پدید می‌آید و وابسته به آن‌هاست» (Helm, 2003: 49). در نقد چنین استدلالی باید گفت که عبارت «پدید آمدن پس از اجزا»، مبهم است و آیا می‌توان گفت که مثلاً من پس از دست و پایم پدید آمده‌ام، هر چند به نوعی وابسته به آن‌ها هستم؟

۵. تعالی خداوند: بسیاری از مدافعان خداباوری کلاسیک معتقدند که خداوند، چونان موجودی در کنار دیگر موجودات در این جهان است. منتقدین این دیدگاه بر تحلیل مفهوم جهان در این دیدگاه اصرار دارند و بر این باور هستند که اگر منظور از جهان، مجموعه‌ای از موجودات ممکن‌الوجودی باشد که در گذشته وجود داشته و یا اکنون و در آینده وجود خواهند داشت، می‌توان گفت که خداوند در چنین جهانی نیست. اما اگر منظور از جهان، مجموعه همه واقعیات موجود باشد، می‌توان گفت که خداوند در چنین جهانی هست، و بودن در چنین جهانی منطقاً مشکلی برای تعالی و احاطه خداوند بر جهان، به وجود نمی‌آورد (Leftaw, 2010: 33). برخی از متکلمان مسیحی معتقدند که خداوند، وجود

(being) نیست. اما واژه وجود، معانی متعددی دارد و مشخص نیست که کدام معنی در مورد خداوند مقصود است. علاوه بر این، هرچند نتوان خداوند را وجودی مانند دیگر وجودات دانست اما می‌توان آن را وجودی در میان دیگر وجودات ملاحظه کرد (ibid). گواه بر این ادعا را می‌توان پدیده وحی دانست؛ چراکه جز از این طریق که خداوند، خودش را برای ما بنمایاند، به طریق دیگری ما نمی‌توانستیم به وجود او شناخت پیدا کنیم. در مزامیر داوود 28:1 چنین می‌خوانیم:

ای خداوند نزد تو فریاد برمی‌آورم، ای صخره من نسبت به من خاموش مباش، مبادا اگر از من خاموش باشی مثل آنانی باشم که به حفره فرو می‌روند.

بنابراین، از منظر الهیات مسیحی، اگر خداوند خودش را به ما می‌نماید و حتی در پدیده تجسد، یکی از ما می‌شود، می‌توان گفت که خداوند در این جهان، در کنار دیگر واقعیات موجود و همراه با آنها وجود دارد. اما بودن در کنار دیگر واقعیات، به هر کیفیت که تصور شود، با تعالی خداوند چندان سازگار نخواهد بود. به نظر می‌رسد برای رفع این ناسازگاری، رویکرد ملاصدرا در خصوص ارتباط خداوند با مخلوقات، منطقی‌تر و راه‌گشای‌تر از رویکرد خدااباوری سنتی باشد؛ چراکه بر اساس خداشناسی و خدااباوری صدرایی، خداوند بسیط‌الحقیقه است و در عین وحدت و بساطت، مشتمل بر همه ذوات و حقایق وجودیه (ملاصدرا، ۱۳۴۶، مشهد اول: ۶۰).

## ۵. خدااباوری گشوده و چالش‌های پیش روی آن

مدافعان خدااباوری گشوده معتقدند که (۱) آینده گشوده است، یعنی واقعیت به گونه‌ای است که بسیاری از آنچه قرار است در آینده رخ دهد، ثابت و قطعی نیست. (۲) انسان‌ها گاهی در تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهایشان آزاد هستند و (۳) علم مطلق پیشین خداوند منطقی با آزادی انسان ناسازگار است. بنابراین خداوند همواره به چیزی علم دارد که منطقی‌امکان علم او به آن وجود داشته باشد، و نیز به نیات خود درباره آن‌چه در آینده می‌خواهد انجام دهد علم دارد و همین‌طور به رویدادهایی در آینده علم دارد که از رویدادهای گذشته و حال نشأت می‌گیرند. بر طبق خدااباوری گشوده، علم خداوند به آینده، محدود به امکان‌ها (possibilities) است. از این رو، ممکن است خداوند در علم و اراده‌اش نسبت به آینده، ریسک کند چراکه شاید علم و اراده‌اش بر وفق اراده و تصمیم‌گیری انسان نباشد. بنابراین

اگر بخواهد منویات‌اش محقق شود باید علم و اراده‌اش را با ارادهٔ بشری سازگار کند. بسیاری از اندیشمندان مسیحی با وجود مخالفت با خدا‌باوری گشوده و رد آن، اما همواره بر دو نکته در این دیدگاه تأکید کرده‌اند. نخست این‌که، ارادهٔ توجیهی منطقی و معقول دربارهٔ سازگاری میان علم پیشین الهی و ارادهٔ آزاد انسان، بسیار سخت است و خدا‌باوری گشوده سعی کرده است این مسئله را به نفع ارادهٔ آزاد انسان حل و فصل کند. دوم این‌که، خدا‌باوری گشوده برای بسیاری از پرسش‌های بنیادی پاسخ جدیدی ارائه کرده است؛ پرسش‌هایی از این قبیل که چرا خداوند کسانی چون هیتلر را خلق کرد و به آن‌ها ارادهٔ آزاد داد؟ یا این‌که چرا خداوند انسان‌هایی را خلق کرده است که از قبل می‌دانند که وارد دوزخ خواهند شد؟ روشن است که پاسخ خدا‌باوری گشوده به چنین پرسش‌هایی این است که خداوند نمی‌توانسته از قبل بداند که این‌ها چنین انسان‌هایی خواهند بود.

تردید نیست که نتایج کلامی گوناگونی از خدا‌باوری گشوده اتخاذ می‌شود. طرف‌داران خدا‌باوری گشوده، بر بخش‌هایی از کتاب مقدس تأکید دارند که بیان‌گر عدم آگاهی خداوند نسبت به آینده و یا تغییر و تحول خداوند در برنامه‌ها و اهدافش است تا با ارادهٔ انسان سازگار باشد. برای نمونه، در سفر پیدایش 6:5-6 چنین می‌خوانیم:

هنگامی که خداوند دید مردم غرق در گناه‌اند، و دائماً به سوی زشتی‌ها و پلیدی‌ها می‌روند، از آفرینش انسان متأسف و محزون شد.

طرف‌داران خدا‌باوری گشوده، این عبارات را حاکی از این می‌دانند که آن‌گاه که خداوند انسان را آفرید، علم به این امر نداشت که تا چه اندازه ممکن است انسان شرور باشد، و خداوند آن طوفان عظیم را پدید آورد تا هم به نوعی جبران کرده باشد و هم راه تازه‌ای بیابد تا از آن طریق، هدف‌اش از آفرینش انسان را محقق سازد (Bruce, 2003: 28). این‌که خدا‌باوری کلاسیک و نئوکلاسیک مسیحی چه نقدهایی به چنین برداشت و تفسیری از عبارات سفر پیدایش دارند، خود، مجال دیگری می‌طلبد، اما در این‌جا به اختصار بدان می‌پردازیم.

منتقدان خدا‌باوری گشوده بر این باور هستند که کتاب مقدس، مجموعه متونی است دربارهٔ افعال خداوند در تاریخ بشری، که از منظری بشری بدان توجه می‌شود؛ این کتابی در حوزهٔ الهیات یا فلسفهٔ دین نیست و طبیعی است که فهم بشری، بر خوانش و تفسیر چنین متونی تأثیر می‌گذارد. بنابراین، این‌که خدا‌باوری گشوده، تصویری از خداوند به دست

می‌دهد که گویی نسبت به برخی وقایع علم نداشته است و بعداً تلاش کرده است تا جبران مافات کند، این تصویری است که از منظری بشری ترسیم شده است یا تصویری است که نویسندگان کتاب مقدس، آن‌گاه که این کتاب را تدوین و جمع‌آوری کرده‌اند، به‌دست داده‌اند. از این‌رو، چنین توصیفاتی از خداوند، حقیقت را دربارهٔ ذات و افعال خداوند نشان نمی‌دهد. به‌علاوه، در خود کتاب مقدس نیز عباراتی هست که تغییر و دگرگونی در ذات خداوند نسبت به آینده را رد می‌کند (سفر پیدایش 23:19 و ساموئل 15:29).

در این جا به سه انتقاد مهم از خداباوری گشوده توجه می‌کنیم:

۱. خداوند پیش از خلقت و حتی در لحظهٔ خلقت عالم، به چه چیزی علم داشته است؟ طرفداران خداباوری گشوده بر این باور هستند که در لحظهٔ خلقت، خداوند به این امر علم نداشته است که آیا همهٔ انسان‌ها رفتار و افکار درستی خواهند داشت و نهایتاً همه وارد بهشت خواهند شد یا خیر. درمقابل، منتقدان بر این باور هستند که به‌راحتی نمی‌توان گفت که ما با خدایی مواجهیم که از شأن و مرتبهٔ خود تنزل کرده است و دارای علم پیشین نیست. از منظر ایشان، حتی اگر نتوان توجیه درستی برای سازگاری علم پیشین الهی و آزادی ارادهٔ انسان ارائه کرد، پذیرفتن وجود تناقض در این مسئله و به نوعی تأییدکردن هر دو طرف این مسئله بهتر از روی‌آوردن به تفسیر و تحلیلی است که خداباوری گشوده مطرح می‌کند (Pinnock, 1994: 21-23).
۲. آیا چیزی از علم مطلق خداوند باقی می‌ماند؟ مدافعان خداباوری گشوده معتقدند که خدایی که آن‌ها توصیف می‌کنند عالم مطلق است؛ چراکه همواره خداوند به آن‌چه علم بدان ممکن است، علم دارد؛ از این منظر، منطقی نمی‌توان به وقایع آینده علم داشت. نتیجهٔ منطقی چنین دیدگاهی این است که گزاره‌هایی که دربارهٔ آینده هستند ارزش صدق (truth value) ندارند یعنی نه صادق‌اند و نه کاذب. این در حالی است که نمی‌توان از واقعیات و اموری سخن گفت که قابل شناخت نباشند. به این گزاره توجه کنید: «فردا دیوید آزادانه تصمیم خواهد گرفت که پیراهن آبی اش را بپوشد». اگر این گزاره اکنون دارای ارزش صدق باشد، قطعاً موجودی که عالم مطلق است باید بدان علم داشته باشد، یعنی باید بداند که این گزاره صادق است یا کاذب. اما تحلیلی که مدافعان خداباوری گشوده از علم خداوند ارائه می‌کنند مستلزم این است که چنین گزاره‌هایی اکنون نه صادق باشند و نه کاذب، و در نتیجه، ایشان باید منکر اصل دوازدهمی بودن صدق (Principle of bivalence) باشند (ibid: 25).
۳. آیا با گذشت زمان، علم خدا افزایش می‌یابد؟ مدافعان خداباوری گشوده بر این باور هستند که با گذشت زمان، علم خداوند افزایش می‌یابد، و در نتیجه، واقعیتی در آینده نخواهد بود که خداوند به آن علم نداشته باشد. اما به‌نظر می‌آید با توجه به این دیدگاه، این میزان جهل خداوند نسبت به آینده است که افزایش می‌یابد نه علم او، چراکه ارادهٔ آزاد انسان هر روز و

هر لحظه، تصمیم‌گیری‌های تازه‌ای خواهد داشت و هر یک از این تصمیم‌گیری‌ها نتایج و پیامدهای گوناگونی ممکن است داشته باشد و این بدین معنی است که هر لحظه وقایعی ممکن است رخ دهد که ماهیت آن‌ها نامعلوم است و در نتیجه، با آینده‌ای آکنده از نامعلوم‌ها مواجه هستیم. حال، چگونه علم خداوند می‌تواند افزایش یابد در حالی که متعلق آن، آینده نامعلوم و مجهول است؟! علاوه بر این، اگر طبق خداابواری گشوده، خداوند چندان در وقایع عالم دخالتی نمی‌کند، بنابراین منطقاً باید به مرور زمان، علم او کم‌تر شود نه بیش‌تر؛ و اگر همه چیز بسته به اراده انسان است، پس ممکن است در آینده اتفاقاتی رخ دهد که اساساً خداوند هیچ آگاهی‌ای از آن‌ها نداشته باشد (Helm, 2003: 64).

در مجموع، این دیدگاه نمی‌تواند تبیین سازواری از خداوند و افعال و اراده او ارائه کند؛ چراکه اولاً می‌توان تبیینی منطقی از سازگاری اراده انسان با اراده خداوند ارائه کرد و ثانیاً در کتاب مقدس نیز می‌توان آموزه‌هایی یافت هم در خصوص آزادبودن اراده انسان و مسئولیت اخلاقی وی در قبال افعال‌اش، و هم در خصوص علم پیشین خداوند و سازگاری آن با اراده انسان. تلاش‌های زیادی برای یافتن برون‌رفتی از ناسازگاری میان علم الهی و اراده انسان صورت گرفته است، اما اندک توجهی به میراث گران‌بهای حکمای مسلمان، به‌ویژه ملاصدرا، در مسئله علم الهی، می‌تواند راه‌گشای این ناسازگاری باشد. ملاصدرا در پرتو «امکان فقری» و «بازگشت علیت به تشان»، تحلیلی از نظریه امر بین الامرین ارائه می‌کند که هم علم پیشین الهی خدشه‌دار نشود و هم اختیار انسان حفظ شود. تحلیل وی را اندیشمندان معاصر به‌ویژه علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۱۰۷) و امام خمینی (امام خمینی، ۱۳۸۳: ۶۴۶) نیز منطقی‌ترین تحلیل برای برون‌رفت از مسئله جبر و اختیار دانستند.

## ۶. خداابواری نئوکلاسیک

پیش از توجه به این رویکرد در خداابواری، لازم است بدانیم که هم خداابواری کلاسیک و هم خداابواری گشوده می‌پذیرند که «علم مطلق» خداوند با «آزادی مطلق» انسان چندان سازگار نیست. از این‌رو، طرف‌داران خداابواری نئوکلاسیک تلاش می‌کنند تا این ادعا را رد کرده و بر سازگاری حکم کنند. بیش‌تر استدلال‌هایی که طرف‌داران خداابواری نئوکلاسیک بر سازگاری اراده آزاد انسان با اراده خداوند ارائه کرده‌اند، بر مفهوم «علم پیشین بسیط» (simple foreknowledge) و «علم میانی» (middle knowledge) تأکید دارند.

## ۱.۶ علم پیشین بسیط

منظور از علم پیشین بسیط این است که خداوند همان‌گونه آینده را می‌بیند یا بدان علم دارد که ما به اکنون علم داریم. البته هیچ‌یک از کسانی که چنین دیدگاهی دارند، درباره کیفیت علم خداوند نسبت به آینده چیزی نمی‌گویند بلکه صرفاً به علم او نسبت به آینده اذعان دارند و معتقدند که علم پیشین الهی مانع از اراده آزاد انسان نیست؛ یعنی چنین نیست که علم پیشین الهی علت رخ دادن وقایع در آینده باشد. این که من امروز می‌دانم که دوستم فردا با تاکسی به خانه خواهد رفت، علت نمی‌شود بری رفتن او به خانه با تاکسی (Stephen, 2006: 61).

این دیدگاه با سه انتقاد اساسی مواجه شده است: نخست این که، فرض کنید خداوند دیروز می‌دانست که من فردا پوشیدن پیراهن آبی‌ام را انتخاب نخواهم کرد و فرض کنید که این در توان من هست که فردا پوشیدن (علاوه بر نپوشیدن) پیراهن آبی را انتخاب کنم. در نتیجه، این در توان من هست که فردا بتوانم کاری کنم که باور یا علم خدا در دیروز، غلط از آب درآید. این انتقاد را نلسون پایک به‌طور جدی مطرح کرده است.<sup>۱</sup> اما بدون شک، هیچ‌یک از نحله‌های خداباوری نمی‌توانند چنین نتیجه‌ای را بپذیرند چراکه به انکار علم پیشین الهی منتهی می‌شود (Pike, 1970: 18). از این رو، مدافعان علم پیشین بسیط الهی در پاسخ می‌گویند اگر من فردا با قدرت و اراده خودم پیراهن آبی‌ام را بپوشم، این همان چیزی است که خداوند دیروز بدان علم داشته است.

بر اساس انتقاد دوم، به نظر می‌رسد علم پیشین خداوند به آنچه در آینده آزادانه توسط من رخ خواهد داد، معلول اراده و انتخاب آزادانه من در آینده است (ibid: 26). اما همه فیلسوفان اذعان دارند که همیشه علت پیش از معلول باید وجود داشته باشد. از این رو، این انتقاد چندان مؤثر نیست. علاوه بر این، آنچه از مفهوم علم پیشین بسیط الهی فهمیده می‌شود این است که این توانایی خداوند بر داشتن علم پیشین است که علت می‌شود برای این که از قبل بدانند که در آینده چه رخ خواهد داد (Angelo, 2010: 124).

انتقاد سوم از این قرار است: اگر من فردا سالاد خواهم خورد، در نتیجه، خداوند میلیون‌ها سال قبل می‌دانست که من فردا سالاد خواهم خورد، اما این که من فردا سالاد یا هر غذای دیگری بخورم، رخدادی است که عوامل خواسته و ناخواسته بسیاری در ایجاد آن نقش دارند و واقعاً نه من، نه هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند جلوی آن عوامل را بگیرد، و



در نتیجه، من در انجام چنین عملی آزادی کامل ندارم. از این رو، هم علم پیشین بسیط الهی با مشکل مواجه می‌شود و هم اراده آزاد انسان (Pike, 1970: 69).

## ۲.۶ علم میانی

انتقادات فوق و دیگر انتقاداتی که علیه سازگاری علم پیشین الهی با اراده آزاد انسان مطرح شده‌اند، رویکرد دیگری را به این مسئله، در غرب پدید آورد که متفاوت از سه رویکرد قبلی بود. این رویکرد به مولینیسم (molinism) معروف است که برگرفته از نام فیلسوف اسپانیایی، لوئیس مولینا، در قرن شانزدهم است. مدافعان این رویکرد بر این باور هستند که خداوند سه گونه علم دارد: علم طبیعی، علم آزاد و علم میانی (Bruce, 2003: 145). علم طبیعی، علم خداست به ذات‌اش: خداوند از طریق علم به ذات‌اش، به همه امور علم دارد. این حالت، قبل از تصمیم‌گیری او برای خلقت است. خداوند در این حالت علم داشت که به‌طور کلی چه کارهایی می‌تواند انجام دهد، چه مستقیماً و چه به واسطه مخلوقات‌اش. علم آزاد، علم خداوند است بعد از تصمیم‌گیری برای خلقت: خداوند پس از آن‌که گزینه‌های گوناگونی را برای خلقت عالم بررسی کرد، انتخاب کرد و تصمیم گرفت که عالم را این‌گونه خلق کند. اما علم میانی، در میانه این دو است: این علم، علم به این است که هر موجودی در هر وضعیت ممکن، چه عملی را انجام خواهد داد. به این علم، همچنین علم کانترفکتیوال (counterfactual) نیز گفته می‌شود. بر طبق مولینیسم، این‌که من چه عملی را انجام خواهم داد بستگی دارد به علم میانی خداوند (ibid). مولینیست‌ها برای اثبات ادعایشان به عباراتی از کتاب مقدس نیز تمسک می‌جویند اما به‌نظر می‌رسد، از کتاب مقدس نمی‌توان نظریه علم میانی را استنباط کرد.

## ۷. نتیجه‌گیری

در این جستار سعی ما بر آن بود تا با نگاهی به مهم‌ترین نحله‌های خداباوری در فلسفه مسیحی معاصر و نقد و بررسی رویکردهایشان، تصویری کلی از خداباوری معاصر ارائه کنیم. هر یک از سه نحله‌ای که مورد نقد و بررسی قرار گرفت، یعنی خداباوری کلاسیک، خداباوری گشوده و خداباوری نئوکلاسیک، بیش‌ترین توجه خود را به ارائه تحلیلی منطقی از مسئله ارتباط خدا و انسان، معطوف داشتند. در این میان، خداباوری کلاسیک را در

مسیحیتِ معاصر می‌توان بنیادگرایانه‌تر از آن دو دانست، چنین چیزی از تأکیدشان بر وفاداری به متن مقدس و عدم تن دادن به تفسیری مدرن از آن نمایان است. اما خداباوری گشوده، تفسیری یک‌سره متفاوت از خداباوری کلاسیک یا سستی ارائه می‌کند و با تحلیلی متفاوت در خصوص اراده و مشیت و علم الهی، به زعم خود، مسئله ارتباط انسان و خدا را حل کرده است، باین حال با انتقادات بسیاری، از سوی فیلسوفان مسیحی معاصر مواجه شده است. این در حالی است که طرف‌داران خداباوری نئوکلاسیک، سعی کرده‌اند تا با اتخاذ رویکردی اعتدالی، خود را نه چونان خداباوران کلاسیک، بنیادگرا و دگماتیک بنمایانند و نه چون طرف‌داران خداباوری گشوده، عبارات صریح کتاب مقدس را نادیده بگیرند. از این رو، ایشان، علی‌رغم انتقاداتی که بر رویکردشان وارد است، سعی کرده‌اند خود را در مسئله علم الهی و اراده انسان، معتدل‌تر و منطقی‌تر از دیگران نشان دهند. با وجود این، هر یک از این خداباوری‌های سه‌گانه را علاوه بر نقد درون سیستمی، از منظری بیرونی نیز مورد نقد و بررسی قرار دادیم. این نقد بیرونی را از منظر فلسفه اسلامی به‌ویژه آرای ملاصدرا در مباحثی چون حدود شناخت عقل، مسئله شر و علم پیشین الهی، دنبال کردیم. البته می‌توان نقدهای دیگری از منظر دیگر مکاتب فلسفه اسلامی نیز بر این خداباوری‌های سه‌گانه مسیحی مطرح کرد که از حوصله این جستار بیرون است و پژوهشی گسترده‌تر را می‌طلبد.

### پی‌نوشت

۱. در فلسفه مسیحی، تصور خدایی که ضرورتاً وجود دارد همان مفهوم واجب الوجود در فلسفه اسلامی است. برای فیلسوفان مسیحی منظور از خدایی که ضرورتاً وجود دارد، وجود یا موجودی است که الف) نمی‌تواند وجود نداشته باشد و ب) برای وجود داشتنش نیاز به هیچ موجود دیگری ندارد. در نتیجه، این توصیف مستلزم این است که خداوند ج) سرمدی نیز باشد (یعنی زمانی نبوده باشد که خداوند در آن زمان موجود نبوده باشد). البته برخی بر این باور هستند که ب) خودش صفتی جداگانه است و الف) به‌تنهایی می‌تواند خدا را موجودی معرفی کند که ضرورتاً وجود دارد (Colin, 1998, 25). اما نگارنده در این جستار بر این باور است که در فلسفه مسیحی، مفهوم خدایی که ضرورتاً وجود دارد دربردارنده الف و ب است.
۲. البته فیلسوفان پویشی (process philosophers) را باید مستثنی دانست؛ چراکه ایشان به صفت **قادر مطلق** برای خداوند (دست‌کم در مفهوم سستی آن) باور ندارند.

۳. برای مطالعه بیشتر در این خصوص بنگرید به Tuggy, 2007.
۴. امروزه در مقالات و پژوهش‌های غربی، از این دیدگاه با عنوان *real future open theology* نام می‌برند.
۵. امروزه از این دیدگاه با عنوان *presentist open theology* نام می‌برند.
۶. اصل عبارت به زبان انگلیسی چنین است:  
God from all eternity did by the most wise and holy council of his own will freely and unchangeably ordain whatsoever comes to pass.
۷. به عنوان نمونه بنگرید به: Mackie, 1964  
مکی بر این باور است که مؤمنان به سه گزاره ای باور دارند که هرچند این سه گزاره به تنهایی ممکن است صادق باشد اما در نظر گرفتن آن‌ها در ارتباط با یکدیگر، نشان‌دهنده رویکردی منطقی‌تر ناسازگار در الهیات مسیحی است. این سه گزاره از این قرار هستند: خداوند قادر مطلق است، خداوند کاملاً خیرخواه است، شر وجود دارد.
۸. برای آگاهی بیشتر درباره استدلال نلسون پایک، بنگرید به این مقاله وی: Pike Nelson, 1970.

## منابع

- موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۳). شرح چهل حدیث، جلد سی و یکم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- طباطبایی، سیدمحمد حسین (۱۳۷۳). *الرسائل التوحیدیة*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ملاصدرا، صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۴۶). *الشواهد الربوبیه*، تهران: انتشارات مولی.
- ملاصدرا، صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۹). *اسفار، تعلیقات سبزواری و طباطبایی*، قم: نشر مصطفوی.
- ملاصدرا، صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۱). *ایقاظ النائمین*، ترجمه زهرا اردستانی، قم: بوستان کتاب.
- Clark, Kelly James (1992). *Our Knowledge of God: Essays on Natural and Philosophical Theology*, Dordrecht: Kluwer Academic Publishers.
- Corlett J. Angelo (2010). *The Errors of Atheism*, New York: Continuum.
- Davis, Stephen (2006). *Christian Philosophical Theology*, Oxford University Press.
- Davis, Stephen (1983). *Logic and The Nature of God*, Printed in Great Britain by Antony Rowe Ltd, Chippenham, Wiltshire.
- Davies, Bria (2011). *Thomas Aquinas on God and Evil*, Oxford University Press.

- Helm, Paul (2003). *Eternal God*, Oxford University Press.
- Leftow, Brian (2010). *God and Necessity*, Oxford University Press.
- Mackie, J. L. (1964). 'Evil and Omnipotence', in *God and Evil*, Nelson Pike (ed.), Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Mawson, T. J. (2005). *Belief in God: An Introduction to the Philosophy of Religion*, Oxford University Press.
- Martin, Michael (ed.) (2007). *The Cambridge Companion to Atheism*, Cambridge University Press.
- Messinese Leonardo (2005). *The Problem of God in Modern Philosophy*, Lateran University Press.
- Pinnock, Clark (1994). *The Openness of God*, Downers Grove: InterVarsity Press.
- Pike Nelson (1970). *God and Timelessness*, London: Routledge & Megan Paul.
- Pike Nelson (1970). 'Divine Omniscience and Voluntary Action', *Philosophy of Religion* by Steven Cahn (New York: Harper and Row).
- Poidevin, Robin (1996). *Arguing for Atheism: an introduction to the philosophy of religion*, Routledge.
- Smith, Martyn (2008). *Religion, Culture And Sacred Space*, New York, Palgrave Macmillan.
- Tuggy, Dale (2007). 'Three Roads to Open Theism', in *Faith and Philosophy*, Vol. 24, Issue 1.
- Ware, Bruce (2003). *Their God Is Too Small: Open Theism and the Undermining of Confidence in God*, United States of America: Crossway Books.